

أولاً: الإفراط في حدود التوحيد نخست: افراط در حدود توحيد

ولنأخذ كمثال المذهب الوهابي أو من يسمون أنفسهم السلفية، وهؤلاء يعتبرون الرسول محمداً مجرد ناقل ألفاظ عن الله سبحانه وتعالى، أما روح محمد وحقيقته فلا تضر ولا تنفع في حياته في هذه الحياة الدنيا، وبعد انتقاله إلى الملائكة الأعلى، والاعتقاد بأنه يضر أو ينفع أو يشفع أو يعلم أو ... أو ...، عندهم شرك صريح وارتداد عن الإسلام حتى أدى بهم الأمر إلى جهالات خالفوا بها أحكام وضروريات الإسلام والقرآن، فأحلوا قتل من قال لا إله إلا الله محمد رسول الله، لمجرد اعتقاده بأن روح الرسول تضر وتنفع وتشفع و... و... بعد انتقاله من هذه الحياة الدنيا بإذن الله، وبحوله وقوته سبحانه وتعالى، مع أن الذمي الذي يدين بالمسيحية أو يدين باليهودية ويعيش في بلاد المسلمين، ويحافظ على شروط الذمة لا يجوز قتله، ومحترم الدم عند كافة المسلمين، بل عندهم أيضاً.

برای مثال ما به سراغ مذهب وهابیت یا کسانی که خود را سلفی می نامند می رویم. این عده معتقدند که حضرت محمد (ص) فقط نقل کننده ی الفاظ از سوی خدای سبحان و متعال است و روح آن حضرت (ص) و حقیقت ایشان، هم در زمان حیات آن حضرت در این دنیا و هم پس از انتقالش به ملاء اعلی، نه سودی می رساند نه زیانی. از دیدگاه آنها، اعتقاد به این که آن حضرت زیان می رساند یا نفعی به همراه دارد یا شفاعت می کند یا می داند یا... یا... برابر با شرک صریح و ارتداد از اسلام است. حتی این موضوع آنها را به حدی از نادانی رسانیده است که با احکام و ضروریات اسلام و قرآن بنای مخالفت گذاشته اند. این

عده کشتن کسی که بگوید «لا اله الا الله محمد رسول الله» را جایز و حلال می‌دانند، صرفاً به دلیل این که گوینده (شهادتین) عقیده دارد به این که روح حضرت پیامبر (ص) پس از انتقال از این حیات دنیوی، به اذن خدا و با حول و قوه‌ی خداوند سبحان و متعال سود و زیان می‌رساند و شفاعت می‌کند و... با این که اهل ذمه که به دین مسیحیت یا دین یهود معتقدند و در بلاد مسلمین زندگی می‌کنند و به شروط ذمه پایبند هستند، کشتن‌شان جایز نیست و نزد جمیع مسلمین و حتی وهابی‌ها خون آنها محترم است.

والحقیقة التي غفل عنها هؤلاء هي أن النفع والضرر والشفاعة والقدرة على التأثير في هذه الحياة الدنيا عموماً متعلقة بالحياة والإذن من الله سبحانه، وبما أن الحياة ثابتة قطعاً للأنبياء والأوصياء المرسلين ؛ لأنهم سادة الشهداء على الخلق وهم من قتلوا أناهم في سبيل الله سبحانه، قال تعالى: (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) [306].

واقعیتی که این افراد از آن غافلند این است که سود و زیان و شفاعت و توانایی بر تأثیرگذاری در این زندگی دنیوی، به طور کلی به حیات و اذن از جانب خدای سبحان متعلق است. حیات داشتن انبیا و اوصیای فرستاده شده‌ی الهی (ع) به طور قطع ثابت شده است، چرا که اینها سرورانِ گواهان بر خلق هستند و کسانی‌اند که انانیت خود را در راه خدای سبحان کشته‌اند. حق تعالی می‌فرماید: «کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان به ایشان روزی داده می‌شود» [307].

ومن يقول إنهم ليسوا أحياء عند ربهم يرزقون يعني أنه يتهم الأنبياء والأوصياء، فكيف يقرّ بأن من قتل تحت راياتهم حي عند ربّه، وهم القادة وأصحاب الرايات لا يكونون كذلك؟!

کسی که می گوید آنها زنده نیستند و نزد پروردگارشان روزی نمی گیرند، در واقع به انبیا و اوصیا اتهام وارد نموده است. از چه روی چنین فردی معتقد است کسی که زیر پرچم ایشان کشته شده، نزد پروردگارش زنده است ولی خود انبیا و اوصیا(ع) که جلودار و صاحب پرچم اند از این ویژگی برکنارند؟!

إذن، فالحياة عند ربهم ثابتة للأنبياء والأوصياء وبالتالي فالقدرة ثابتة؛ لأن تأثير الروح المشرقة بنور ربها على هذا العالم الجسماني أهون ما يكون؛ لأنها من عالم مهيمن على هذا العالم فلم يبق إلا الإذن من الله لهم بالتأثير، والله سبحانه قال: (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ * وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِّنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْرِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ) ([308]).

بنابراین، برای انبیا و اوصیا، زندگی نزد پروردگارشان موضوعی ثابت شده و حتمی است و به دنبال آن، قدرت نیز برای ایشان اثبات می شود زیرا تاثیرگذاری روحی که نور پروردگارش بر آن تابیده است، بر این عالم جسمانی ساده تر خواهد بود؛ چرا که از عالم مُهَيِّمِن (مسلط) بر این عالم می باشد، و تنها چیزی که باقی می ماند صدور اذن خداوند برای تاثیرگذاری است. خداوند سبحان می فرماید: «و گفتند که خدای رحمان فرزندی اختیار کرده است، منزّه است او بلکه آنان بندگان گرامی هستند * در سخن بر او پیشی نمی گیرند و به فرمان او کار می کنند. *

می‌داند هر چه در برابر آنها و هر چه پشت سر آنها است و آنان جز کسانی را که خداوند از آنها خوشنود است شفاعت نمی‌کنند و از بیم او لرزانند * و هر کس از آنها بگوید: من سوای او، خدایم، جزای چنین کسی جهنم است و ظالمان را چنین کیفر می‌دهیم» [309].

فهم إذن أحياء وقادرون بقدرة الله وما أودع الله فيهم من القدرة ويعملون بإذن الله وبأمر الله بل والله أمرنا أن نتخذهم وسيلة (أولئك الذين يدعون يبتغون إلى ربهم الوسيلة أيهم أقرب ويرجون رحمته ويخافون عذابه إن عذاب ربك كان محذورا) [310].

لذا ایشان زنده‌اند و با نیروی الهی و آنچه خداوند از قدرت در ایشان به ودیعه نهاده است، توانا می‌باشند و به اذن خداوند و به فرمان او کار می‌کنند، و حتی خداوند ما را دستور داده است که ایشان را وسیله بگیریم: «آنها کسانی هستند که به سوی پروردگارشان می‌خوانند، درصدد آنند که خود به درگاه پروردگارشان وسیله‌ای بیابند و مقرب‌ترین شوند، و به رحمت او امید می‌بندند و از عذاب او می‌ترسند، زیرا عذاب پروردگارت ترسناک است» [311].

بل ونطلب منهم حتى أن يكونوا شفعاءنا إلى الله في غفران الذنوب (وما أرسلنا من رسول إلا ليطاع بإذن الله ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً) [312].

حتی ما از ایشان می‌خواهیم که در آمرزش گناهان، شفیعان ما نزد خدا باشند: «هیچ پیامبری را نفرستادیم جز آن که به اذن خدا از آنها پیروی شود، و اگر

هنگامی که به خود ظلم کرده بودند نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر برایشان آمرزش می خواست، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند» [313].

أما من يحصر تأثيرهم وقدرتهم بوجودهم الجسماني في هذه الحياة الدنيا فهو جاهل لحقيقة الأمر، ولم يلتفت إلى أنهم أحياء عند ربهم، والله يستعملهم وهم عمال عند الله ولهم مهام وأعمال يقومون بها، كما أن جبرائيل (ع) الملك والحي عند ربه له مهام وأعمال يقوم بها بإذن الله.

کسی که تاثیر و قدرت اینها را به وجود جسمانی شان در این زندگی دنیوی محدود و منحصر می سازد، نسبت به واقعیت جاهل است و توجه ندارد که ایشان نزد پروردگارش زنده اند و خداوند آنها را به کار داشته و ایشان کارگزاران خداوند و ایشان را مأموریت ها و کارهایی است که برای انجامشان قیام می کنند. همان طور که جبرئیل (ع) که فرشته است، نزد پروردگارش زنده است و کارهایی دارد و به اذن خدا مأموریت هایی را انجام می دهد.

فاتهام من يعتقد بأن محمداً يضر وينفع بإذن الله بعد وفاته وانتقاله إلى ربه؛ لأنه حي عند ربه بأنه مشرك غير صحيح؛ لأن جبرائيل (ع) الملك الحي عند ربه وهو روح وليس جسد جسماني في هذا العالم يضر وينفع وعمل ويعمل وسيعمل أفعالاً بإذن الله.

مشرک خواندن کسانی که معتقدند حضرت محمد (ص) پس از وفات و ارتحال به سوی پروردگارش، به اذن خداوند زیان می زند و سودی می رساند چون نزد پروردگارش زنده است، صحیح نیست، زیرا جبرئیل فرشته (ع) نزد پروردگارش زنده

است و در حالی که او روح است و نه یک جسد جسمانی در این عالم، سود می‌رساند و زیان می‌زند و کارهایی کرده، می‌کند و به اذن خدا خواهد کرد.

ثم إنهم ادعوا أنهم يريدون بنفي الواسطة أو الشفاعة التوحيد الخالص، في حين أنهم وقعوا في أخس أنواع الشرك والكفر باعتقاداتهم التي ما أنزل الله بها من سلطان، بل إن القرآن ينص على نقضها وإبطالها.

این عده مدعی‌اند که با نفی واسطه یا شفاعت می‌خواهند به توحید خالص برسند و حال آن که در خوارترین نوع شرک و کفر گرفتار شده‌اند، زیرا به چیزی معتقد گشته‌اند که نه تنها خداوند برای آن حجت و دلیلی نفرستاده، بلکه قرآن بر نقض و ابطال آن تصریح نموده است.

فهم يدعون أنهم لا يريدون أن يجعلوا بينهم وبين الله واسطة وشفيعاً، وأن من يجعل بينه وبين الله واسطة فهو مشرك وكافر، وغفلوا عن أن هذا هو تماماً موقف إبليس (لعنه الله) الذي رفض أمر الله سبحانه بأن يجعل آدم (ع) واسطة وشفيعاً له بين يدي الله سبحانه، فإبليس (لعنه الله) كان يعبد الله بل كان طاووس الملائكة لكثرة عبادته ولم يرفض عبادة الله، ولكنه رفض أن يسجد لآدم وأن يكون آدم قبلته إلى الله، وبهذا رفض إبليس (لعنه الله) أن يكون آدم (ع) واسطته إلى الله وشفيعه بين يدي الله.

اینها ادعا می‌کنند که نمی‌خواهند بین خود و خدا واسطه و شفیع قرار دهند و کسی که بین خود و خدا واسطه‌ای قرار دهد، مشرک و کافر است. این افراد غافل‌اند از این که چنین دیدگاهی، دقیقاً موضع‌گیری ابلیس لعنت الله بود که

فرمان خدا را مبنی بر این که آدم (ع) را واسطه و شفیع خود در پیشگاه خدای سبحان قرار دهد، نپذیرفت. ابلیس لعنت الله خداوند را عبادت می‌کرد و از پرستش خدا سرباز نزد، و حتی به خاطر کثرت عبادتش، طاووس ملائکه لقب گرفته بود ولی از این که بر آدم سجده کند و آدم قبله‌ی او به سمت خدا باشد امتناع ورزید و به این ترتیب ابلیس (لعنت الله) این که آدم (ع) واسطه‌ی او با خدا و شفیع او در پیشگاه خدا باشد را نپذیرفت.

وهذا هو موقف هؤلاء الجهلة اليوم، إنه موقف إبليس السابق بعينه، هؤلاء لم يفقهوا شيئاً من الدين والتوحيد، ومرقوا من الدين كما أخبر عنهم رسول الله، ولم يفقهوا من الدين حتى القشور، ويا ليتهم يلتفتون لأنفسهم ويقرؤون قصص الأنبياء والمرسلين، ويقرؤون القرآن بتدبر، ولكن هيهات بعد اللتيا والتي، فهم لا يعرفون إلا عالم الأجسام ويريدون صب العلم كله من خلال معرفتهم المحدودة، مع أن الله لم ينظر إلى عالم الأجسام منذ أن خلقه كما قال رسول الله، ويفصلون عالم الأرواح عن عالم الأجسام فصلاً تاماً وكأنه لا علاقة له به، فلا روح لها أثر ولا نفع ولا ضرر ولا شفاعة عندهم، حتى أرواح الأنبياء والأوصياء، ولو تدبروا كتاب الله لميزوا بين سلام عيسى (ع) على نفسه وسلام الله على يحيى، فهذا حال عيسى (ع): (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا) [314]، وهذا حال يحيى (ع): (وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا) [315]. مع أن عيسى (ع) أعلى مقاماً من يحيى (ع).

امروزه، این نگرش که دقیقاً همان موضع‌گیری سابق ابلیس است، موضع و گرایش این نادان‌ها است. اینها چیزی از دین و توحید نفهمیده‌اند و همان‌طور که

پیامبر خدا (ص) درباره‌ی آنها خبر داده است، از دین خارج شدند و از دین حتی پوسته‌ی ظاهری آن را نیز درک نکرده‌اند. ای کاش به خویشتن خویش مراجعه می‌کردند و داستان انبیا و فرستادگان را می‌خواندند و با تدبّر قرآن را قرائت می‌نمودند ولی هیهات هیهات، در حالی که ایشان چیزی جز عالم جسمانی نمی‌شناسند و می‌خواهند علم را فقط از دریچه‌ی شناخت محدود خودشان جاری کنند و حال آن که طبق فرمایش حضرت رسول (ص)، خداوند از زمانی که عالم اجسام را خلق نمود، به آن نظر نیافکنده است. ایشان عالم ارواح را از عالم اجسام به طور کامل جدا می‌سازند، گویی بین این دو هیچ ارتباط و پیوندی وجود ندارد: نه روح اثرگذار است و نه سود و نه زیانی به بار می‌آورد و نه شفاعتی را قبول دارند؛ حتی به ارواح انبیا و اوصیا. اگر آنها در کتاب خدا نیک اندیشه کنند، درمی‌یابند که بین سلام عیسی (ع) بر خودش و سلام خدا بر یحیی تفاوت و تمایز وجود دارد. وضعیت حضرت عیسی (ع) به این صورت است: «سلام بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که دیگر بار زنده برانگیخته می‌شوم» [316] و این است وضعیت یحیی (ع): «سلام بر او، روزی که زاده شد و روزی که می‌میرد و روزی که دیگر بار زنده برانگیخته می‌شود» [317] و این در حالی است که مقام و مرتبه‌ی عیسی (ع) از یحیی (ع) برتر و بالاتر است.

فلو تدبروا الآيات لعلموا أن عيسى (ع) وصل بالارتقاء حتى أصبح هو الذي يسلم ويعطي الأمان لنفسه ولغيره، فهو شفيع مقبول الشفاعة بمرتبة عالية في الدنيا وفي الآخرة، أما يحيى (ع) فقد سلم عليه الله سبحانه وتعالى، فعيسى (ع) عند هؤلاء الجهلة لا يضر ولا ينفع والله سبحانه وتعالى جعله هو الذي يسلم

على نفسه ويعطي الأمان لنفسه فأصبح هو السلام والأمان، بينما الذي يعطي الأمان ويسلم بالأصل هو الله سبحانه وتعالى السلام المؤمن.

اگر در این آیات تدبّر می‌کردند درمی‌یافتند که حضرت عیسی (ع) تا آنجا ارتقا یافت که به خودش سلام می‌دهد و به خویشتن و غیر از خودش امنیت می‌بخشد. او در دنیا و آخرت، کسی است که با رتبه‌ای عالی شفاعتش مورد قبول واقع می‌شود، ولی در مورد حضرت یحیی (ع) این خداوند سبحان و متعال است که بر او سلام کرده است. از دید این جاهلان، حضرت عیسی (ع) نه نفعی می‌رساند و نه ضرری، در حالی که خداوند سبحان و متعال او را (در جایگاهی) قرار داده است که بر خودش سلام گوید و به خودش امان دهد لذا خود او به سلام و امان تبدیل گشته است، و حال آن که کسی که امان می‌بخشد و سلام می‌کند، در اصل خدای سبحان و متعال است که سلام مؤمن (امنیت دهنده) می‌باشد.

فعیسی (ع) یسلم ويعطي الأمان؛ لأن عیسی (ع) مفوض إليه هذا الأمر، وإلا فكيف له أن یقرر لفرد أنه آمن ومبارك في ساحة الله إن لم یكن قد فوض له هذا الأمر، وعلّة هذا التفویض هي: أن عیسی (ع) هو تجلي الله سبحانه في مرتبة تؤهله لذلك، فعیسی (ع) هو طلعة الله (.....) وبطلعتك في ساعیر وظهورك في جبل فاران (.....) ([318]).

حضرت عیسی (ع) سلام می‌دهد و ایمنی می‌بخشد زیرا این امر به حضرت عیسی (ع) واگذار شده است در غیر این صورت اگر خداوند این امر را به او تفویض نکرده باشد او چطور می‌تواند در ساحت الهی برای دیگران ادعا کند که ایمنی‌دهنده و برکت دهنده است! علت این تفویض و واگذاری آن بوده است که

عیسی (ع) تجلی خدای سبحان در مرتبه‌ای است که شایستگی آن را به او می‌دهد؛ عیسی (ع) پرتو فروزان الهی است: «.... و به پرتو فروزانت در ساعیر (کوهی فلسطین) و به ظهور پرفروغت در کوه فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر)....» [319].

* * *

- آل عمران : 169.
[307] - آل عمران: 169.
[308] - الأنبياء : 26 - 29.
[309] - انبياء: 26 تا 29.
[310] - الإسراء : 57.
[311] - إسراء: 57.
[312] - النساء : 64.
[313] - نسا: 64.
[314] - مريم : 33.
[315] - مريم : 15.
[316] - مريم: 33.
[317] - مريم: 15.
[318] - دعاء السمات.
[319] - دعای سمات.